

حاجی مراد، نائبی که از مرگش، نویسنده شهیر روس،

لف نیکلایویچ تالستوی سخت متأثر شد

اثر: دکتر مرضیه یحیی پور

استادیار دانشکده زبانهای خارجی دانشگاه تهران

(از ص ۳۱۹ تا ۳۳۴)

چکیده:

در این مقاله کتاب «حاجی مراد»، اثر لف نیکلایویچ تالستوی، نویسنده نابغه روس که با نگاه منصفانه خود، ضمن محکوم کردن جنگ قفقاز، ژرفترین عقایدش را درباره مسائل سیاسی، اجتماعی، عقیدتی و روسیه تزاری بیان می‌دارد، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

تالستوی در این اثر نیز با استفاده از روش روان‌شناسانه با مقایسه افسار و اجتماعات گوناگون و با بیان مناظره و کشمکش درونی هر قهرمان با خود، شخصیت قهرمانان را برای خواننده به تصویر می‌کشد.

مقاله نیز به بررسی علت بروز جنگ در قفقاز، معرفی بعضی از شرکت کنندگان اصلی آن، که قهرمانان اصلی اثر نیز هستند و تحلیل شخصیت آنان براساس نظریات نویسنده در اثر «حاجی مراد» می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: حاجی مراد، قفقاز، غزوات، تاتارین، دیالکتیک.

مقدمه :

حوادث و طبیعت وصف‌ناپذیر قفقاز، صفحاتی از بهترین آثار نویسندگان و شاعرانی چون تالستوی، میخائیل لرمانتف و آلکساندر پوشکین و ... را تزیین بخشیده، صفحاتی که حقایق تاریخی و احساسات ملتی سلحشور را به عرصه نمایش گذاشته‌اند.

بیش از صد سال پیش، لف نیکلایویچ تالستوی (۱۹۱۰-۱۸۲۸ میلادی) نگارش اثر معروف خود «حاجی مراد» را که حاصل پنجاه سال تجربه نویسندگی اوست آغاز نمود و توانست پس از گذشت ۸ سال (۱۹۰۴) این اثر را به پایان برساند.

در جریان نگارش رمان «آنا کارنینا» تحولی فکری و عقیدتی در زندگی نویسنده پدید آمد که آثار پس از آن تحت تأثیر جهان‌بینی نوین نویسنده می‌باشند. «حاجی مراد» که بعد از تحول فکری نویسنده نگاشته شده، پخته‌ترین و پرارزترین آثار حیات هشتاد و دو ساله زندگی نویسنده می‌باشد.

لف تالستوی پس از تحول روحی، شخصاً کلیه آثار خود تا «آنا کارنینا» را «آثار غیر ارادی» می‌نامد و می‌گوید: «رمانهای اولیه و قبلی ام آثار غیر ارادی بودند» (مجموعه آثار لف نیکلایویچ تالستوی در ۹۰ جلد، ۱۹۵۸-۱۹۲۸، ج ۵۲، ص ۶). لذا در دوره دوم، آثاری چون «اعتراف و توبه»، «رستاخیز»، «حاجی مراد» و «هنر چیست؟» را می‌آفریند.

لف تالستوی اعتراف می‌کند: «.... زمانی که من یک اثر تاریخی می‌نویسم، دوست دارم به واقعی بودن کوچکترین جزئیات آن مطمئن باشم» (همان مجموعه، ج ۷۳، ص ۳۵۳). با این فکر نویسنده لازم دید برای خلق اثر «حاجی مراد» ۱۷۲ اثر از یادداشتهای تاریخی مربوط به جنگ و خاطرات دست اندرکاران آن گرفته تا مطالب گردآوری شده توسط دوستانش درباره زندگی شخصیت‌های تاریخی که در رمان وارد شده‌اند، مثل امام شمیل، حاجی مراد، نیکلای اول و ... را که حدود ۵۰۰۰ صفحه بود، بخواند.

تالستوی می‌گوید: «همه چیزهایی که در مورد حاجی مراد چاپ شده، من

دارم...» (همان مجموعه، ج. ۷۴، ص. ۴۹). «حاجی مراد» در یک نگاه سطحی یک اثر تاریخی به نظر می‌رسد. اگر کسی تاریخ جنگهای قفقاز را بخواند، مثل اینکه «حاجی مراد» را خوانده و یا برعکس، اگر کسی «حاجی مراد» را بخواند، مثل اینکه تاریخ جنگهای قفقاز را خوانده است.

تالستوی در مقدمهٔ رمان «حاجی مراد» می‌نویسد: «و در خاطر من یک تاریخ کهن قفقاز تداعی شد که قسمتی از آن را دیدم، قسمتی را از زبان شاهدان شنیدم و قسمتی را هم تصور کردم». آنچه را که تالستوی تصور کرده، به این معنا نیست که خیال‌پردازی کرده و واقعیت ندارد، بلکه شاهد عینی برای این بخش نداشته و براساس تصورات خود آن را نوشته است. برای نمونه، ورود حاجی مراد به منزل سادو. نه شخص تالستوی آنجا بوده و نه شاهد دیگری. در اینجا نویسنده با توجه به آشنایی با سنت و آداب و رسوم ملت قفقاز، می‌داند که مهمان مسلمان چطور وارد می‌شود، چگونه پذیرایی می‌شود، کی نماز می‌خواند و مسائلی از این قبیل.

بحث و بررسی

اگر از دیدگاه تاریخی به «حاجی مراد» بنگریم، می‌بینیم واقعیتی بیش نیست. جنگی در سالهای ۱۹۱۷ تا ۱۸۶۴ در چچن، داغستان و در بخش شمالی - جنوبی قفقاز جریان داشته و شخصیت‌های تاریخی چون امام شمیل، حاجی مراد، نیکلای اوّل، چرنیشف، واروتسفس، باریاتینسکی، یرمیلف و ... از چهره‌های شاخص این جنگ به شمار می‌آیند. لذا لازم است، پیش از پرداختن به اصل رمان شمه‌ای کوتاه از انگیزهٔ بروز این جنگ و معرفی بعضی از شخصیت‌های آن ارائه داد.

سه امپراتوری پر قدرت آن زمان (روسیه، فارس و ترکیه) برای تصاحب سرزمین‌های قفقاز، پیوسته با هم به جدال می‌پرداختند. روسیه در آغاز قرن گذشته گرجستان، ارمنستان و آذربایجان را در طی دو جنگ با ایران و دو جنگ با ترکیه توانست تصاحب کند. ملتهای مناطق شمالی - جنوبی قفقاز به طور خودکار به روسیه پیوستند. اما کوه‌نشینان با این تحوّل موافق نبودند. روسیهٔ تزاری برای التقاط چچن، داغستان و قفقاز شمالی - جنوبی وارد عملیات نظامی شد. در شرق کوههای قفقاز، مردم داغستان حکومت تزاری را پذیرفتند، ولی در بخش شمالی قفقاز پیاده کردن قوانین و آداب حکومت تزاری باعث بروز سریع نارضایتی‌ها

گردید. دولت روسیه تنها به تصاحب سرزمین‌های قفقاز اکتفا نکرد و با اهدای یک سکه طلای تزاری و یک صلیب به مسیحی کردن مردم نیز اقدام نمود. تفاوت‌های دینی و فرهنگی، آداب و قوانین و بی‌عدالتی‌های اجتماعی، باعث درگیری حکومت و مردم شد. حضور ژنرال آکساندر پتروویچ یرمیلف که در سال‌های ۱۸۱۷-۱۸۲۷ فرماندهی کل سپاه در گرجستان را به عهده داشت، بهانه‌ای برای جنگ شد. یرمیلف با ایجاد «استان پریگراد» در اکتبر سال ۱۸۱۷ نخستین گام را برای جنگ برداشت و با دستور قطع صدها متر درختان جنگل، می‌خواست منطقه‌ای امن در روستاهای «غیرمطیع» ایجاد کند. یرمیلف در نامه‌ای به تزار علت درگیری‌ها را «عشق کوه‌نشینان به استقلال» ذکر می‌کند. (دیمیتری آلبینکف رودینا، ش ۳-۴، ص ۲۷-۲۶)

در اواخر سال‌های ۲۰ در چچن و داغستان، جنبشی به نام «غزوات» علیه روسها بنیان نهاده شد. این حرکت توسط روحانیون هدایت می‌شد. پیشوایان این جنبش، به ترتیب قاضی محمد، حمزه بیک و امام شمیل بودند. امام شمیل ۲۴ سال و ۱۱ ماه و ۷ روز برای عقاید و آرمان خود جنگید، اما ۲۶ اوت ۱۸۵۹ خود را به شاهزاده باریاتینسکی که در سال‌های ۱۸۶۲-۱۸۵۶ حاکم قفقاز بود، تسلیم کرد. پس از تسلیم امام شمیل، تنی چند از نواب او که این عمل وی را خیانت به مسلمین به حساب می‌آوردند، توانستند مبارزه با روسها را تا سال ۱۸۶۴ ادامه دهند.

«امام شمیل، در سال ۱۷۹۷ در ده گیمیری داغستان متولد شد. وی از پیشوایان سیاسی - مذهبی داغستان بود که رهبری مبارزات کوه‌نشینان علیه حکومت استعمارگر تزاری در چچن را به عهده داشت و از هم‌زمان قاضی محمد و حمزه بیک است. شجاعت و کیاست او زبانزد خاص و عام بوده و به دلیل شیوایی سخن و کلمات قصارش در دل مردم جایگاه ویژه‌ای داشته است. وی از کودکی تحت تأثیر نزدیکترین دوست خود قاضی محمد که از بهترین شاگردان جمال‌الدین بود، با قرآن و مکتب اسلام آشنا شد و در زمان کوتاهی توانست زبان عربی، فلسفه، الهیات، منطق، علم بیان و ادبیات عرب را فراگیرد. امام شمیل ضمن فراگیری علوم دینی و فکری، به پرورش جسمی خود نیز پرداخت و از بهترین سوارکاران و جنگجویان

دوره خود محسوب می‌شد. او پیوسته پیرو استاد خود جمال‌الدین که به سال ۱۸۵۸ میلادی وفات یافت، بود. امام شمیل پس از سالها جنگ، سرانجام در سال ۱۸۵۹ تسلیم روسها شد. تا سال ۱۸۶۹ در کالوگ و کیف زندگی کرد و در همان سال بنا به تقاضای وی، آلکساندر دوم او را به مکه فرستاد. امام شمیل در سال ۱۸۷۱ در سن هفتاد و دو سالگی در مدینه وفات یافت و در همان جا به خاک سپرده شد. امام شمیل که رهبری جنبش «غزوات» را به عهده داشت، دارای نوابی بود که یکی از آنها حاجی مراد است.» (فرهنگ دایرةالمعارف، ۱۹۰۲، ج ۳۶، ص ۱۳۲-۱۲۵ و دایرةالمعارف بزرگ شوروی، ۱۹۷۸، ج ۲۹، ص ۲۷۸)

«حاجی مراد، در پایان سالهای ۹۰ قرن ۱۸، در خونوزاخ (داغستان کنونی) متولد شد. در خانواده خانهای آوار داغستان تربیت شد. در سال ۱۸۳۴ در سوءقصد برادر خود عثمان علیه امام حمزه بیک شرکت داشت، بعدها نقش واسطه مهمی را بین روسها و مردم آوار بازی کرد. در سال ۱۸۳۶ متهم به رابطه پنهانی با امام شمیل شد و طبق حکم ژنرال کلوگناتو (۱۸۵۸-۱۷۹۱) که سرپرستی نیروها در شمال داغستان را به عهده داشت، دستگیر و به تیمیر-خان - شور فرستاده شد و از آنجا توانست با چالاکی خاصی بگریزد. از آن زمان، به خدمت امام شمیل درآمد و به عنوان نائب مردم آوار از طرف وی منصوب شد. او نقش بزرگی در همه جنگها علیه روسها داشت. بعدها در پاره‌ای از مسائل جنگ و مسائل داخلی بین او و شمیل اختلاف نظرهایی پدید آمد. لشگرکشی حاجی مراد به تاباساران در سال ۱۸۵۱ از نظر امام شمیل ناموفق بود و همین باعث کدورت جدی بین آنها شد که منجر به فرار حاجی مراد به طرف روسها گردید. حاجی مراد خود را تسلیم سیمون میخالیویچ وارونتسف - پسر میخائیل سیمونویچ وارونتسف حاکم قفقاز - فرمانده هنگ کورینسکی کرد. روسها از این مسئله به نفع خود استفاده کردند. اما حاجی مراد در سال ۱۸۵۲ از روسها نیز می‌گریزد و به کوهستان می‌رود و در همان جا کشته می‌شود.» (فرهنگ دایرةالمعارف، ۱۹۰۲، ج ۷۲، ص ۹۵۱ و دایرةالمعارف بزرگ شوروی، ۱۹۷۴، ج ۲۸، ص ۱۶۲) به دستور م. س. وارونتسف سر بریده حاجی مراد چند روز برای نمایش در میدان تفلیس آویخته شد. اول ماه مه ۱۸۵۲ وارونتسف به آی.

چرنیشف معاون نیکلای اول نوشت: «این کار از آن جهت مفید است که دیگر برای کسی جای هیچ گونه تردیدی باقی نخواهد ماند که این آدم وحشتناک برای همه مردم و ولایات حقیقتاً مرده است.» (تونی مانف و، ۱۹۸۷، ص ۱۵۷)

«نیکلای اول (۱۸۵۵-۱۷۹۶)، پس از مرگ برادرش الکساندر اول به تخت نشست. نیکلای اول فردی خشن و مستبد بود. او به توطئه‌گری معروف است. همین بس که قربانیان توطئه او نویسندگانی چون الکساندر پوشکین، میخائیل لرمانتف، پ. چادایف، آ. گرتسن و ... می‌باشند. او بی‌رحمانه جنبش امام شمیل و قیام مردم لهستان را سرکوب کرد. در روسی کردن سرزمین‌ها و مسیحی کردن ملت‌ها، تلاش زیادی به عمل آورد. او برای توسعه اقتصادی روسیه کارهایی انجام داده است؛ احداث کارخانه‌ها و بخش‌های تجاری، تأسیس مراکز آموزشی عالی در بخش تکنولوژی و ...» (دایرةالمعارف بزرگ شوروی، ۱۹۷۴، ج ۱۸، ص ۱۱)

از سال‌های ۱۸۵۱ تا ۱۸۵۴ لف تالستوی در قفقاز به سر می‌برد و خود از شاهدان عینی حوادث تاریخی این جنگ‌ها به شمار می‌رود. مشاهدات جنگ‌های قفقاز، نقش عمده‌ای در آفرینش آثاری چون «قطع جنگل»، «اسیر قفقاز»، «فرار» و «داستان‌های جنگ‌های قفقاز» را بازی کردند. البته این حضور، انگیزه پیدایش «حاجی مراد» نیز گردید. لف تالستوی در سال ۱۸۵۱ به قفقاز رفت و در همان سال حاجی مراد تسلیم روس‌ها شد. تالستوی که آن زمان بیست و سه سال بیشتر نداشت و به نوشتن داستان «کودکی» مشغول بود، تسلیم حاجی مراد به حکومت روس را نوعی «پستی» به حساب آورد و ۲۳ دسامبر ۱۸۵۱ به برادرش سرگئی نیکلایویچ نوشت: «اگر می‌خواهی با حوادث قفقاز خودنمایی کنی، می‌توانی بگویی که شخص دوم بعد از شمیل، کسی جز حاجی مراد نیست که این روزها خودش را تسلیم حکومت روس کرده است، اما کار پستی کرده است.» (تونی مانف، ۱۹۸۷، ص ۱۳۸)

تالستوی جوان، در این زمان به «شهرت» و «ثروت» می‌اندیشید و این داوری وی پس از مرگ حاجی مراد، چهره دیگری به خود می‌گیرد. تراژدی مرگ حاجی مراد فکر نویسنده را بیش از چهل سال به خود مشغول کرد و با وجود اینکه در طی این مدت آثاری چون «جنگ و صلح»، «آنا کارنینا»، «رستاخیز»، «هنر چیست؟» و ... را

به رشته تحریر درمی آورد، ولی وجدان همیشه بیدارش تا تکامل روحی و معنوی کامل به وی اجازه نمی دهد دست به نگارش «حاجی مراد» بزند. او که در سالهای آخر زندگی به یک تکامل روحی و معنوی دست یافته و مسأله اخلاق و مذهب همه زندگی اش را تحت پوشش خود گرفته، به نگارش اثر دست می زند.

این تکامل در نامگذاری مقبول ترین اثرش که بنا به وصیت نویسنده پس از مرگش چاپ می شود، ملاحظه شده است. لف تالستوی در سال ۱۸۹۶ اثر «رارپیا» (دسته گل‌های صحرایی) و بعدها با خواندن مطالب تاریخی و آشنایی بیشتر با رشادتهای مردم قفقاز علیه روسها نام او را «غزوات» نهاد. با تصحیح مجدد نام «خاطرات جنگ کهن» را برای او انتخاب کرد. او در این ایام همزمان داستان «هنر چیست؟» و رمان «رستاخیز» را می نویسد و هنوز در خود این شجاعت را نمی بیند اثری را که در سال ۱۸۹۶ آغاز کرده، به پایان برساند. تصحیحات یکی پس از دیگری انجام می گیرد. طبیعت و رشادتهای تاریخی او را راضی نمی کند. او به دنبال گم گشته ای است که می داند باید او را در درون خود جستجو کند. او یک قهرمان می خواهد، قهرمانی که در همه زندگی اش "تا آخرین نفس" مبارزه می کند. او قهرمانی می خواهد که به تکامل دینی و اخلاقی رسیده. او قهرمانی را جستجو می کند که عاشق طبیعت است. او قهرمانی را می خواهد که در راه عشق به دیگری کشته می شود

او همه این صفات را در حاجی مراد می یابد، و با یافتن این شخصیت، نام رمان خود را «حاجی مراد» می گذارد.

تالستوی می توانست این بخش از تاریخ را در داستانهای مربوط به جنگهای قفقاز بیاورد، ولی می بینیم روحیه جستجوگر نویسنده از همان زمان این بخش از تاریخ را از بخشهای دیگر آن جدا ساخت و پس از کشته شدن ناجوانمردانه حاجی مراد، گویا رشته افکار نویسنده به طرف دیگری معطوف می شود.

او از یک اثر شاعرانه و تاریخی، به فکر آفرینش یک اثر اخلاقی می افتد. در سراسر رمان همگونی شیوه زندگی نویسنده با زندگی قهرمان مشاهده می شود. زمانی که تالستوی شروع به نوشتن «حاجی مراد» می کند، به دلیل مشکلات

زندگی شخصی و بیماری از روحیه مساعدی برخوردار نیست، ولی با این وصف نگارش این اثر جاوید را آغاز می‌کند، چون معتقد است: «تشویش دائمی، کار و مبارزه از شرایط لازمی هستند که از آنها هیچ کس حتی برای لحظه‌ای نباید فکر کند که بگریزد ... دائماً باید مبارزه کرد ... (همان مجموعه، ج. ۶۰، ص. ۲۳۰). او مبارزه با نفس و بی‌عدالتی را شعار زندگی خود قرار داده و بارها تکرار می‌کند: «زندگی مبارزه است، بدون مبارزه زندگی ارزش ندارد» (همان مجموعه، ج. ۸۷، ص. ۶۰ و ۲۶۰، ۳۵۶). و رمان نیز در حول و حوش زندگی یک مبارز است.

رمان اثری تاریخی - تراژدی، هنری، شاعرانه، اجتماعی و اخلاقی است. تالستوی فقط برای نوشتن "یک اثر تاریخی" نیست که دوست دارد "به واقعی بودن کوچکترین جزئیات" آن مطمئن باشد، بلکه برای نوشتن هر نوع اثری این علاقه را نشان می‌دهد. تالستوی برای نوشتن «حاجی مراد» تنها به آشنایی با حوادث تاریخی اکتفا نکرد؛ او شخصاً با طبیعت جادوگر قفقاز، با مردم آن مناطق، با اعتقادات، آداب و سنن، اشعار، افسانه‌ها و ضرب‌المثل‌ها آشنایی دیرینه‌ای دارد. در این اثر، خواننده با تصوّرات و تجارب شخصی نویسنده که در بردارنده اندیشه‌های او درباره فرهنگ و عقاید کوه‌نشینان و نیز نظرات مهم و دیدگاه‌های وسیع نویسنده درباره مبارزات مردم قفقاز علیه روسهاست، آشنا می‌شود. تالستوی از سالهای جوانی با قرآن، آداب و سنن اسلامی، با شاعران و نویسندگان مسلمانی چون فردوسی، مولوی، سعدی و حافظ آشناست و از منابع اسلامی و گفتار دانشمندان مسلمان بهره‌مندی گرفته است.

تالستوی در «حاجی مراد» آنچنان استادانه و هنرمندانه نکات ریز و احکام و قوانین اسلامی را مطرح می‌سازد که برای یک فرد مسلمان و محقق نیز تحسین برانگیز است. برای نمونه اشاره می‌کنیم به مسئله شورا که یکی از مسائل مهم فقهی اسلام است. در فصل ۱۹ می‌خوانیم:

«شش نفری که اعضای شورای او را تشکیل می‌دادند، پیر مردهایی با ریش‌های سفید، خاکستری و قرمز، با عمامه و بدون عمامه ... با کمربندهای شمشیردار بودند که با دیدن او از جا برخاستند. شمیل رئیس همه آنها بود. همه آنها مثل او کف

دستهایشان را به سوی آسمان بلند کردند، با چشم‌های بسته، دعا خواندند، بعد دستها را به صورتشان کشیدند ...

امور مربوط به جرم متهمان براساس شریعت رسیدگی می‌شد ...
قهرمان‌های محبوب تالستوی، چه در «حاجی مراد» و چه در «آنا کارنینا»، با عشق به طبیعت پا به عرصه حیات نهاده‌اند و دست پرورده طبیعتند. در «آنا کارنینا» برای ک. لوین زندگی در ده آرامش‌بخش است و زمانی که در مسکو از کیتی جواب رد می‌شنود، برای تسکین روحیه خود به ده برمی‌گردد و به طبیعت پناه می‌برد.
تالستوی پیش از پرداختن به حوادث حاجی مراد در پیشگفتار رمان از طبیعت سخن می‌گوید، او گل "تاتارین" را سمبل مقاومت طبیعت توصیف می‌کند. گل "تاتارین" بهانه‌ای می‌شود که تالستوی بتواند در آغاز و پایان رمان زندگی مبارزه‌طلبانه، استقامت و پایداری "تا آخرین نفس" را در سیمای قهرمان خود، حاجی مراد - که او نیز دست‌پرورده طبیعت است - به خواننده نشان دهد. نویسنده توانسته ویژگیهای روحی حاجی مراد را با موفقیت تمام در سیمای گل "تاتارین" وصف کند.

مقایسه اقدار مختلف اجتماع، اختلاف شیوه زندگی قهرمانان، تفاوت‌های اخلاق فردی و اجتماعی، مختص رمانهای «جنگ و صلح»، «آنا کارنینا»، «رستاخیز» و ... نیست، او این روش را در «حاجی مراد» نیز به کار می‌گیرد.

نویسنده با روش روان‌شناسی خود از نوع دیالکتیک به تأثیر حوادث و جریانها بر رفتار و روان انسان تأکید دارد. تالستوی خیلی استادانه تأثیر جریان زندگی را بر روی قهرمانان گوناگونی که زنجیروار به هم مرتبطند، در آثار خود به نمایش می‌گذارد و اشاره به ارتباط تنگاتنگ و درونی رفتارهای قهرمانان و حوادث زندگی آنها دارد که به سادگی قابل درک برای هر خواننده‌ای نیست. از دید روانشناسی تالستوی، این حوادث با تحولات روحی شخص کاملاً مرتبطند.

آثاری چون «آنا کارنینا» و «رستاخیز» هم بیانگر نوعی دیالکتیک روح و روان قهرمانان و هم بیانگر دیالکتیک اجتماعات مختلف می‌باشند.
لحظه‌های پایانی زندگی آنا و جدالی که قهرمان با خود داشته است، نوعی

دیالکتیک روحی است و در جای جایِ رمان، نویسنده با مقایسهٔ اجتماعات و جوامع مختلف نیز از دیدگاه روان‌شناسی به تأثیر روش زندگی در این اجتماعات بر روی روان انسان می‌پردازد. مقایسهٔ جامعه اشرافی پترزبورگ به عنوان پایتخت اول که پایبند اتیکت‌های خاص خود است، با جامعهٔ پایبند به اصول اخلاقی مسکو به عنوان پایتخت دوم که خانواده شرباتسکی را می‌توان نمایندهٔ آن به حساب آورد و همین‌طور مقایسهٔ آن دو با جامعه روستایی که نمایندهٔ آن لوین و روستایان هستند، از نوع دیالکتیک جوامعند.

در «رستاخیز» نیز جریان دیالکتیک روحی نخلودف و همین‌طور دیالکتیک جامعه اشرافی که نخلودف نمایندهٔ آن است با جامعهٔ ساده‌ای که کاتیوشا نمایندهٔ آن به حساب می‌آید، مورد بررسی قرار می‌گیرند.

اما در «حاجی مراد» علاوه بر همهٔ اینها نوعی دیالکتیک حوادث که مربوط به حوادث تاریخی و عقیدتی دو جامعه اروپایی و آسیایی است، نیز دیده می‌شود. تالستوی پس از وصف طبیعت در مقدمهٔ رمان، در سه فصل اول به مقایسهٔ اقشار مختلف جامعه می‌پردازد.

در فصل اول رمان، روش زندگی ساده و بی‌آلایش روستائیان کوه‌نشین، در فصل دوم، زندگی سربازانی که قربانی تاخت و تاز حکومت مردان روسیه‌اند و در فصل سوم، زندگی مملو از ریا و دورویی و فساد طبقهٔ اشراف و شهرنشینان مرفه برای خواننده به تصویر کشیده می‌شود.

لبهٔ تیز انتقاد نویسنده در تمام آثار، همیشه متوجهٔ افرادی است که فاقد اخلاق دینی‌اند و توانایی درک معضله‌های اجتماعی را ندارند و یا نمی‌خواهند، داشته باشند. بی‌دلیل نیست که نویسنده از ۲۵ فصل رمان، یک فصل را به‌طور کامل به نیکلای اول اختصاص می‌دهد. فصل پانزده در ساختار رمان با دیگر فصول چندان همگونی ندارد و شاید حتی وصلهٔ ناجوری به نظر آید. تالستوی شخصاً از نیکلای اول به عنوان عنصری که فاقد ارزشهای انسانی است، متنفر است و بدیهی است که در این فصل اگر چه تنها یک روز زندگی نیکلای اول را برای خواننده توصیف می‌کند، اما یک روز نشان‌دهندهٔ یک عمر زندگی پوچ و بیهوده اوست. او نشان

می دهد که نیکلای اول فردی پست و سنگدل است. برای نمونه، تصمیم‌گیری او در مورد دانشجوی لهستانی، «مستحق اعدام است. اما، خدا را شکر که ما قانون اعدام نداریم. و من نباید آن را اجرا کنم. ۱۲ هزار ضربه زده شود.» «نیکلای می دانست که ۱۲ هزار ضربه شلاق نه تنها مرگ حتمی دردناک است، بلکه قساوت بیش از حد است، چرا که تنها ۵ هزار ضربه کافی بود که قوی‌ترین آدم کشته شود. اما برای او مطبوع بود که آدم بی‌رحم و سنگدلی باشد و برایش خوشایند بود، فکر کند که ما قانون اعدام نداریم.» این تصمیم نشانه بدطینتی اوست و به دلیل کینه دیرینه‌ای است که به لهستانی‌ها دارد، به همین دلیل چنین حکمی صادر می‌کند. نیکلای اول کسی است که به رتق و فتق امور براساس مسائل دینی و آیین الهی نمی‌پردازد، و زعامت و منصبی که در دست دارد، حق او نیست. او عنصری نیرنگ‌باز و بی‌اندازه مغرور است: «اگر من نبودم، راستی که الان روسیه چه بود.» و با اینکه می‌داند کارکنان او سرگرم غارت و چپاول‌اند، اما برای اینکه حکومت را از دست ندهد، هیچ‌گونه اقدامی نمی‌کند، «نیکلای مطمئن بود که همه می‌دزدند». ولی نیکلای با وجود همه اینها، خود را بحق و زیرک‌تر از همه می‌داند:

«- او (نیکلای) گفت: پیداست که در روسیه فقط یک آدم شرافتمند وجود دارد. چرنیشف بلافاصله فهمید که منظورش از تنها آدم شرافتمند در روسیه، خود اوست و به همین دلیل لبخند تأیید زد.»

در مقابل چنین فرد مستبد، مروج غارتگری و سنگدلی که عامل خونریزی‌هاست و برای بقای حکومت خود دستور قطع درختان جنگل و حیات آزاد مردان را می‌دهد، مردانی چون امام شمیل، حاجی مراد و دیگر نمایان ایستاده‌اند.

همان‌طور که گفته شد، در رمان یک ارتباط درونی بین شخصیت‌ها و حوادث وجود دارد. نویسنده با مطرح ساختن روش زندگی نیکلای اول و مبارزات تاریخی مردم قفقاز افکار مبارزه‌طلبانه خود را علیه نیکلای‌ها در سیمای رهبران مبارزی چون شمیل و حاجی مراد به نمایش می‌گذارد. و این همان مبارزه «خیر» با «شر» است که نویسنده برای زندگی موفق لازم می‌داند.

شخصیت قهرمانهای اصلی رمان؛ مثل نیکلای، حاجی مراد و شمیل، همان طور که هست توصیف می‌شوند و نویسنده در بررسی شخصیت آنها، چه مثبت و چه منفی، طبق شواهد کثیر موجود، ذره‌ای به خلاف متوسل نمی‌شود. امام شمیل اگر چه به عنوان یک رهبر مذهبی است و در بین پیروان خود از احترام ویژه‌ای برخوردار است، ولی گاه دست به اعمالی می‌زند که خیلی پسندیده به نظر نمی‌آید. برای نمونه رفتار او با یوسف پسر ۱۸ ساله حاجی مراد که اسیر و زندانی اوست:

«- تو پسر حاجی مرادی؟»

- بله، امام.

- تو می‌دانی که او چه کار کرده؟

- می‌دانم، امام و از این بابت متأسفم.

- بلدی بنویسی؟

- می‌خواستم ملاً بشوم.

- این طور به پدر بنویس که اگر او تا ماه رمضان، به طرف من برگردد، من او را خواهم بخشید و همه چیز مثل گذشته خواهد بود. ولی اگر برنگردد و پیش روسها بماند ... سرت را می‌زنم.

در صورت یوسف حتی کوچکترین تغییری به وجود نیامد، او سرش را به علامت فهمیدن صحبت‌های شمیل تکان داد.

- همین طور بنویس و بده به قاصدم.

شمیل سکوت کرد و مدت زیادی به یوسف نگاه کرد.

- بنویس که دلم برایت سوخت و نمی‌کشمت، اما چشم‌هایت را درمی‌آورم،

همان کاری که با هر خائنی می‌کنم. برو.» (فصل ۱۹)

یکی از فرقه‌های عمده قهرمان دوست‌داشتنی نویسنده در «حاجی مراد» با دیگر آثار او چون «جنگ و صلح»، «آنا کارنینا» و «رستاخیز» این است که قهرمان محبوب تالستوی در «حاجی مراد» پیش از اینکه وارد حوادث شود، صاحب شخصیت بارز و متکامل است و براساس عقاید خود به مبارزه می‌پردازد، برخلاف ک. لوین در «آنا

کارنینا» و شاهزاده آندره و شاهزاده پیر در «جنگ و صلح» و یا نخلودف در «رستاخیز» که سیر تکامل معنوی آنها در طول رمان انجام می‌گیرد. اگر چه «حاجی مراد» در مقایسه با آثاری چون «جنگ و صلح»، «آنا کارنینا» و یا «رستاخیز» به لحاظ حجم به مراتب کمتر است، ولی با این حال، نویسنده از بررسی شخصیت زنان، چه ساکن پترزبورگ و چه ساکن قفقاز، نمی‌تواند چشم‌پوشد. زنانی که در این اثر از آنها بیش از دیگران یاد شده است، ماریا واسیلیونا همسر شاهزاده سیمون میخایلوویچ وارونتسف و ماریا دیمیتریونا هستند. هم در «حاجی مراد» و هم در «آنا کارنینا» مطرح ساختن شخصیت‌های زن و مرد در کنار هم به وسیله نویسنده، به تفهیم و درک ویژگی‌های مثبت و منفی قهرمانان، کمک می‌کنند. همان طور که در «آنا کارنینا» زنان اشرافی مثل بتسی تورسکایا از پترزبورگ که الگو و نمونه جامعه زنان اشرافی و به اصطلاح متمدن، در مقابل زنان ساده‌ای چون دُلی و کیتی از یک خانواده اصیل و پاینده اصول اخلاق مذهبی قرار می‌گیرند، در «حاجی مراد» هم ماریا واسیلیونا از شاهزادگان پترزبورگی در مقابل ماریا دیمیتریونای ساده ایستاده است.

در «حاجی مراد» هرگاه صحبت از ماریا واسیلیونا به میان می‌آید، او هم مانند بتسی تورسکایا در «آنا کارنینا»، همیشه در مجلس قمار، رقص و یا توطئه در برابر چشمان خواننده ظاهر می‌شود. اما در سیمای ماریا دیمیتریونا همان شخصیت ساده و بی‌آلایش دُلی، قهرمان زن مورد علاقه تالستوی در «آنا کارنینا» مشاهده می‌شود. در «آنا کارنینا» دُلی اغلب سرگرم کارِ خانه و تربیت بچه‌هاست (همان چیزی که تالستوی برای زنان دوست دارد) و ماریا دیمیتریونا هم اغلب سرگرم آشپزی و کارِ خانه است. تالستوی هم در «آنا کارنینا» و هم در «حاجی مراد» از روابط پنهانی زنان به اصطلاح متمدن با مردان هشدار می‌دهد. در «آنا کارنینا» رابطه پنهانی بتسی تورسکایا و توشکیویچ و در «حاجی مراد» رابطه پنهانی باریاتینسکی با ماریا واسیلیونا هم از هیچ کس پنهان نیست. در فصل ۲۱ می‌خوانیم:

«از هیچ کس، رابطه باریاتینسکی با ماریا واسیلیونا پنهان نبود.»

نویسنده همیشه محافل رقص و قمار را عامل انحراف اخلاقی افراد می‌داند و از

آنها به عنوان مراکز فساد یاد می‌کند. در فصل ۳ به این مطلب اشاره دارد:

«- تیخون از خواب بیدار شده، گفت: چی شده، باختی؟

- هان، نه، ۱۷ روبل بردم و یک بطری شراب نوشیدم.

- و به ماریا واسیلیونا هم نگاه کردی؟

پالتاراتسکی تکرار کرد: و به ماریا واسیلیونا هم نگاه کردم.»

ماریا واسیلیونا دائم در حال خوشگذرانی است و از تسلیم حاجی مراد برای کسب موقعیت بهتری بی‌نهایت خوشحال است. اما ماریا دیمیتریونا پس از اینکه سر بریده حاجی مراد را دید، نمی‌توانست باور کند که چنین بی‌رحمانه سر بریده کسی را که در طی اقامتش چیزی جز خوبی از او ندیده است، مورد تمسخر قرار می‌دهند:

«... روی پله دوم نشست. نگاهی به بوتلر انداخت و بلافاصله با عصبانیت رو برگرداند.

- بوتلر پرسید: ماریا دیمیتریونا، چه شده است؟

- او در حالی که داشت برمی‌خاست گفت: همه شما آدم‌کش هستید. نمی‌توانم تحمل کنم. حقیقتاً، آدم‌کش‌ها!

بوتلر در حالی که نمی‌دانست چه بگوید، گفت: چنین چیزی ممکن است برای همه پیش بیاید. جنگ همین است.

- ماریا دیمیتریونا فریاد کشید: جنگ! چه جنگی؟ آدم‌کش‌ها، همین و بس. جسد را باید به خاک سپرد، اما آنها مسخره‌بازی درمی‌آورند. تکرار کرد: واقعاً آدم‌کش‌ها. و رفت...» (فصل ۲۴)

نتیجه:

می‌بینیم که تالستوی مهم‌ترین عقاید رمان و نفرت خود از جنگ ناحق و تجاوزگر را از زبان قهرمان زنی که حاجی مراد نیز از «سادگی» اش خوشش می‌آید، اعلام می‌دارد و زمانی که حاجی مراد از پیش آنها می‌رود، ماریا دیمیتریونا که از شخصیت او خوشش آمده، می‌گوید: «از او جز خوبی ندیده‌اند. انسانی خوش مشرب،

مؤدب، عاقل و عادل است.»

در ساختار رمان «حاجی مراد» مسأله مرگ نقش عمده‌ای در بازتاب نظرات نویسنده ایفا می‌کند و دربردارنده اندیشه‌های اصیل اوست. توجه نویسنده به این موضوع بر همه آشکار است. او حتی در آثار اولیه خود، بررسی درباره این موضوع را آغاز می‌کند. در «داستانهای سوستوپل»، پس از موضوع اصلی داستان «مرگ ایوان ایلیچ» و در صفحاتی از رمان «جنگ و صلح» و «آنا کارنینا» مسأله مرگ، یکی از مسائل کلیدی تأثیرات روانی قهرمانان اوست.

مرگ حاجی مراد نشانه عظمت و استقامت قهرمانی است که در راه عشق به خانواده‌اش کشته می‌شود. تالستوی دوست دارد قهرمان مبارز او در طبیعت و در حال مبارزه کشته شود. برخلاف نیکلای لوین، برادر کانستانتین لوین که در بستر بیماری می‌میرد و یا آنا کارنینا که در زیر قطار کشته می‌شود. مرگ آنا نشانه خودپرستی اوست، قهرمان تنها به علت اینکه فکر می‌کند که عشق ورونسکی نسبت به او از دست رفته، دست به خودکشی می‌زند، اما مرگ حاجی مراد به خاطر عشق به دیگری است ...

در فصل ۲۰، جایی که ارسال به حاجی مراد حمله می‌کند، تالستوی می‌توانست همان جا داستان را به پایان برساند، اما نخواست. چون دوست داشت که قهرمان محبوب و دوست داشتنی‌اش، در حال مبارزه کشته شود و حاجی مراد را می‌برد به کوهستان، به همان جایی که شخصیتش شکل گرفته، او را در دل طبیعت زیبا، در جایی که چهچه بلبلان، گوش را نوازش می‌دهد و در حالی که «تا آخرین نفس» مبارزه می‌کند، در حال استقامت و پایداری و دفاع از شرافت و به خاطر عشق به خانواده‌اش می‌کشد ...

این همان مرگی است که تالستوی خود نیز آرزویش را دارد، و به همین علت گل «تاتارین» که تزیین‌گر برگهای آغازین رمان است، بار دیگر شخصیت حاجی مراد را در خاطر نویسنده زنده کرده است.

«و این همان مرگی است که این ریبای له شده در میان دشت شخم‌زده به خاطرم آورد.»

منابع و مأخذ:

- ۱- تونی مانف و؛ آخرین داستان لف نیکلایویچ تالستوی - حاجی مراد، مجله "اشکل نایا بیبلی آتکا"، لنینگراد، ۱۹۸۷.
- ۲- دایرةالمعارف بزرگ شوروی، مسکو، ۱۹۷۴، ج ۱۸.
- ۳- دایرةالمعارف بزرگ شوروی، مسکو، ۱۹۷۸، ج ۲۸ و ۲۹.
- ۴- دیمتری آلینیکف؛ مجله "رودینا"، ش ۳-۴، ۱۹۹۴.
- ۵- فرهنگ دایرةالمعارف، سن پترزبورگ، ۱۹۰۲، ج ۳۶.
- ۶- مجموعه آثار لف نیکلایویچ تالستوی در ۹۰ جلد، ۱۹۵۸-۱۹۲۸، مسکو.